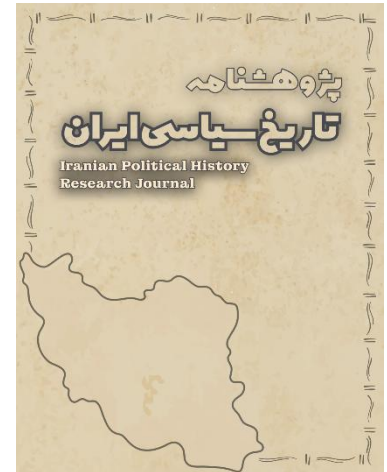


Urban Spatial Politics in the Ilkhanid Era: Reflections of Power in Royal Architecture

1. Alireza Ghorbani^{ID}: Department of Political Science, Shahid Bahonar University of Kerman, Kerman, Iran

2. Marziyeh Sadat Mirshafiei^{ID*}: Department of History, Shahid Bahonar University of Kerman, Kerman, Iran

3. Mehdi Ghoreishi^{ID}: Department of International Relations, Shahid Bahonar University of Kerman, Kerman, Iran



*Corresponding Author's Email Address: m.mirshafiei910@gmail.com

Abstract:

This study examines urban spatial politics and the reflection of political power in the royal architecture of the Ilkhanid period. Following the fall of the Abbasid Caliphate, the Ilkhanid rulers used architecture and urban design as symbolic tools to legitimize their rule and institutionalize a new political order. Through case studies of constructions such as the Dome of Soltaniyeh and the Shanb-e-Ghazan complex in Tabriz, the research demonstrates that choices regarding site location, architectural forms, symbolic elements such as height, domes, Qur'anic calligraphy, and visual axes all served to display power and link political authority with religious legitimacy. The methodology relied on qualitative analysis, historical text study, architectural evidence examination, and theoretical frameworks drawn from Lefebvre's "production of space" and Foucault's notion of power through spatial organization. The findings reveal that Ilkhanid royal architecture played an active role beyond functional or aesthetic needs, constructing political order and creating collective memory. Urban spaces operated as symbolic texts, embedding power materially and semantically through form, content, and spatial positioning. This analysis opens a new perspective on understanding the relationship between architecture, politics, and legitimacy in Iranian history and highlights the critical role of spatial studies in political-cultural historiography.

Keywords: Ilkhanids, Spatial Politics, Royal Architecture, Soltaniyeh, Shanb-e-Ghazan, Political Legitimacy, History of Urban Development in Iran

How to Cite: Ghorbani, A., Mirshafiei, M. S., & Ghoreishi, M. (2023). Urban Spatial Politics in the Ilkhanid Era: Reflections of Power in Royal Architecture. *Iranian Political History Research Journal*, 1(3), 71-83.

Received: 25 July 2023

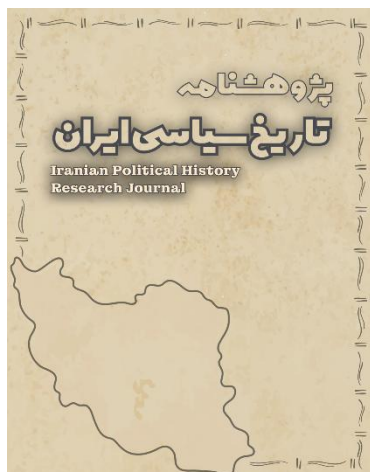
Revised: 4 September 2023

Accepted: 23 September 2023

Published: 5 October 2023



سیاست فضا سازی شهری در دوران ایلخانی: بازتاب سیاست در معماری سلطنتی



۱. علیرضا قربانی^{ID}: گروه علوم سیاسی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران

۲. مرضیه سادات میرشفیعی^{ID*}: گروه تاریخ، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران

۳. مهدی قریشی^{ID}: گروه روابط بین الملل، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران

*پست الکترونیک نویسنده مسئول: m.mirshafiei910@gmail.com

چکیده

این پژوهش به بررسی سیاست فضا سازی شهری و بازتاب قدرت سیاسی در معماری سلطنتی دوره ایلخانی می پردازد. ایلخانان که در پی تثبیت سلطه خود بر ایران پس از سقوط خلافت عباسی بودند، از معماری و شهر سازی به عنوان ابزاری نمادین برای مشروعیت بخشی به قدرت و نهادهای سازی نظم سیاسی بهره گرفتند. با مطالعه موردی بر بناهایی چون گنبد سلطانی و مجموعه شنب غازان در تبریز، نشان داده شد که انتخاب مکان یابی، فرم های معماری، عناصر نمادین همچون ارتفاع، گنبد، خوشنویسی های قرآنی و محور های دید، همه در خدمت باز نمایی اقتدار و ایجاد پیوند میان قدرت سیاسی و مشروعیت مذهبی قرار داشتند. روش تحقیق بر تحلیل کیفی، مطالعه متون تاریخی، بررسی شواهد معماری و بهره گیری از چارچوب نظری تولید فضا (لوفور) و اعمال قدرت از طریق فضا (فوکو) مبتنی بوده است. یافته های پژوهش نشان می دهد که معماری سلطنتی ایلخانی فراتر از پاسخ به نیاز های عملکردی یا زیبایی شناسی، نقش فعالی در ساخت نظم سیاسی و خلق حافظه جمعی ایفا کرده است. فضاهای شهری به مثابه متونی نمادین عمل می کردند که از طریق فرم، محتوا و مکان یابی، قدرت را به شیوه ای مادی و معنایی تثبیت می کردند. این تحلیل، افق جدیدی در فهم نسبت معماری، سیاست و مشروعیت در تاریخ ایران می گشاید و اهمیت مطالعه فضا به مثابه بستر و ابزار قدرت را در تاریخ نگاری های سیاسی-فرهنگی آشکار می سازد.

کلیدواژگان: ایلخانان، سیاست فضا سازی، معماری سلطنتی، سلطانی، شنب غازان، مشروعیت سیاسی، تاریخ شهر سازی ایران

نحوه استناد دهی: قربانی، علیرضا، میرشفیعی، مرضیه سادات، و قریشی، مهدی. (۱۴۰۲). سیاست فضا سازی شهری در دوران ایلخانی: بازتاب سیاست در معماری سلطنتی. پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران، ۱(۳)، ۷۱-۸۳.

تاریخ دریافت: ۳ مرداد ۱۴۰۲

تاریخ بازنگری: ۱۳ شهریور ۱۴۰۲

تاریخ پذیرش: ۱ مهر ۱۴۰۲

تاریخ چاپ: ۱۳ مهر ۱۴۰۲



مقدمه

در سده‌های میانه اسلامی، معماری شهری نه تنها نمود کالبدی حیات اجتماعی بود، بلکه یکی از مهم‌ترین ابزارهای بازنمایی قدرت سیاسی نیز به شمار می‌رفت. به‌ویژه در دوره ایلخانی، که از نظر سیاسی با تحولی عظیم در ساختارهای حکومتی و تمرکز اقتدار همراه بود، معماری سلطنتی به شکلی نظام‌مند در خدمت تثبیت ایدئولوژی دولت قرار گرفت. این دوره را می‌توان از حیث ساخت و پرداخت فضاهای شهری، یکی از مهم‌ترین بزنگاه‌های تاریخی در تاریخ ایران اسلامی دانست که در آن مفهوم "فضاسازی سیاسی" در قالب شهرهای جدید، میدان‌ها، ارگ‌ها و مجموعه‌های معماری سلطنتی به منصه ظهور رسید. مسأله اصلی این پژوهش آن است که بررسی کند چگونه فضاهای معماری در دوران ایلخانی در راستای تثبیت اقتدار سیاسی سامان یافته‌اند و چگونه قدرت سیاسی از ابزار معماری برای مشروعیت‌بخشی به خود استفاده کرده است. از آنجا که ایلخانان به‌واسطه خاستگاه غیرایرانی و مشروعیت سیاسی شکننده‌شان، نیاز مبرمی به نمایش اقتدار و انسجام ایدئولوژیک داشتند، معماری در این دوران به ابزاری کارآمد برای تولید معنا، بازنمایی سلطه و ایجاد نظم اجتماعی بدل گشت (Blair & Bloom, ۱۹۹۵).

اهمیت این موضوع در آن است که با مطالعه تطبیقی میان سیاست و معماری، می‌توان به فهمی عمیق‌تر از سازوکارهای قدرت در تاریخ ایران رسید؛ فهمی که تنها به سطح نهادهای سیاسی و شخصیت‌های تاریخی محدود نمی‌شود، بلکه به لایه‌های نمادین، فضایی و فرهنگی نفوذ می‌کند. شهر در دوران ایلخانی تنها ظرفی برای حیات اجتماعی نبود، بلکه خود، موضوع تولید سیاسی بود. به عبارتی، حاکمیت از خلال فضاهای عمومی و بناهای سلطنتی تلاش می‌کرد تا اقتدار خود را در کالبد شهر نهادینه کند. این نگاه به معماری به‌عنوان ابزار سیاست‌ورزی، با آنچه لوفور از آن با عنوان «تولید فضا» یاد می‌کند، هم‌راستا است؛ بدین معنا که فضا امری خنثی نیست، بلکه حاصل رابطه‌ای پیچیده میان قدرت، دانش و بازنمایی است (Lefebvre, ۱۹۹۱). بنابراین، درک ساختار فضایی شهرهای ایلخانی و تحلیل ویژگی‌های معماری سلطنتی، می‌تواند به کشف منطق درونی سیاست‌گذاری فضایی ایلخانان کمک کند.

پژوهش حاضر در پاسخ به این پرسش اصلی تدوین شده است: سیاست فضاسازی شهری در دوره ایلخانی چگونه در معماری سلطنتی بازتاب یافته است؟ در پاسخ به این پرسش، فرضیه اصلی پژوهش این است که معماری سلطنتی در دوره ایلخانی، از طریق طراحی مکان‌یابی خاص، استفاده از عناصر نمادین، و خلق فرم‌های فضایی منحصربه‌فرد، به ابزاری برای تثبیت اقتدار سیاسی و نمایش مشروعیت حکومت تبدیل شده است. در واقع، سازوکارهای قدرت در این دوره نه تنها در قالب دیوان‌سالاری و لشکرکشی نمود پیدا کرده‌اند، بلکه به‌شکل ملموس‌تری در فضاهای شهری و معماری نیز بازتولید شده‌اند. تحلیل فرم بناهایی چون گنبد سلطانیه، مدرسه و آرامگاه شنب‌غازان در تبریز، و سازه‌های اداری موجود در شهرهای سلطنتی، می‌تواند گواهی بر این مدعا باشد که حاکمیت ایلخانی تلاش داشته از طریق معماری، پیام‌هایی درباره قدرت، شکوه، و پیوند خود با امر مقدس به جامعه منتقل کند (Grabar, ۱۹۸۷; Hillenbrand, ۱۹۹۴).

مرور پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که هرچند مطالعات متعددی به بررسی معماری ایلخانی از منظر سبک‌شناسی، هنر اسلامی یا تحولات شهری پرداخته‌اند، اما پیوند میان سیاست و فضاسازی کمتر به‌صورت منسجم مورد بررسی قرار گرفته است. پژوهش‌هایی چون «Art and Architecture in the Islamic World» نوشته Blair و Bloom (۱۹۹۵) به تحلیل زیبایی‌شناسی معماری اسلامی پرداخته‌اند و نقش ایلخانان را در احیای فرم‌های ایرانی-اسلامی بررسی کرده‌اند، اما کمتر به ساختارهای قدرت پشت این پروژه‌های معماری پرداخته‌اند. همچنین در کتاب «The Architecture of the Islamic World» نوشته

Michell (۱۹۷۸)، به عناصر زیبایی‌شناختی و سبک‌های معماری اسلامی توجه شده، اما تحلیلی جامعه‌شناختی یا سیاسی از فضا ارائه نشده است. در مقابل، دیدگاه‌های نظری همچون نظریه لوفور درباره «فضای تولیدشده» (Lefebvre, ۱۹۹۱) و تحلیل‌های فوکویی درباره قدرت و بازنمایی، ظرفیت بالقوه‌ای برای بازخوانی سیاست‌ورزی از طریق معماری دارند که در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

از منظر تاریخ‌نگاری ایرانی نیز آثار کلاسیکی چون «تاریخ و صاف»، «جامع‌التواریخ رشیدی» و «تاریخ اولجایتو» حاوی اطلاعات ارزشمندی درباره پروژه‌های معماری سلطنتی، سیاست‌های شهرسازی و نقش نهادهای مذهبی در معماری‌اند. با این حال، اغلب این متون به‌شکلی روایی و بدون تحلیل ساختاری به معماری نگریسته‌اند. پژوهش حاضر با تکیه بر خوانش انتقادی این متون تاریخی، تلاش می‌کند معنای ضمنی قدرت را در آنها استخراج کند و نحوه بروز آن را در فضاهای کالبدی آشکار سازد. همچنین در کنار متون تاریخی، استفاده از نقشه‌ها و داده‌های باستان‌شناسی، به پژوهش کمک کرده است تا تصویری دقیق‌تر از سازمان فضایی شهرهای ایلخانی و کارکرد سیاسی معماری‌های آن دوره ترسیم نماید.

در پژوهش‌های معاصر، مطالعاتی چون اثر Sheila Blair با عنوان The Ilkhanid Shrine Complex at Natanz (۱۹۸۶) نمونه‌ای از بررسی‌های موردی است که به ساختارهای مذهبی-سیاسی پرداخته، اما رویکرد کلی‌تری در تبیین سیاست فضاسازی ارائه نمی‌دهد. در مقابل، تحلیل‌های تطبیقی‌تری چون کتاب Robert Hillenbrand با عنوان Islamic Architecture: Form, Function and Meaning (۱۹۹۴)، با آنکه تمرکز بر سبک و معنا دارد، زمینه مناسبی برای تعمیم تحلیل‌های سیاسی فراهم نمی‌کند. از این‌رو، پژوهش حاضر با بهره‌گیری هم‌زمان از داده‌های تاریخی، شواهد کالبدی و چارچوب‌های نظری مدرن، کوشیده است خلأ موجود در پیوند میان تاریخ سیاسی و شهرسازی دوره ایلخانی را پر کند و نقش معماری سلطنتی را در تولید اقتدار سیاسی در این دوره تحلیل نماید.

در مجموع، این مقاله در پی آن است که نشان دهد معماری سلطنتی ایلخانی صرفاً جلوه‌ای از هنر اسلامی یا میراث فرهنگی نیست، بلکه بخشی از سازوکارهای پیچیده تولید قدرت، نظم و مشروعیت بوده است. فضاهای معماری نه‌تنها کالبدهایی مادی، بلکه متون نمادینی هستند که پیام‌های سیاسی را در خود جای داده‌اند؛ پیام‌هایی که با تحلیل دقیق‌شان می‌توان لایه‌های پنهان سیاست در تاریخ ایران را بازبایی کرد.

روش‌شناسی پژوهش

در این پژوهش، از روش کیفی و تحلیلی-تاریخی استفاده شده است که در آن تلاش شده با تمرکز بر منابع مکتوب تاریخی، شواهد باستان‌شناختی، و تحلیل آثار معماری باقی‌مانده از دوره ایلخانی، رابطه میان سیاست‌گذاری شهری و معماری سلطنتی تحلیل گردد. هدف این بوده است که از خلال داده‌های تاریخی، فضایی و نمادین، فهمی از سازوکارهای بازنمایی قدرت در قالب فضاهای شهری ارائه شود؛ به‌ویژه در رابطه با نحوه‌ای که نهاد سلطنت ایلخانی از طریق ابزارهای معماری و مکان‌یابی شهری، اقتدار سیاسی خود را تثبیت و در چشم مخاطبان مشروع جلوه داده است. در همین راستا، پژوهش با رویکردی تفسیرگرایانه به تحلیل پیوند بین فضا، قدرت و معماری سلطنتی می‌پردازد و با اتخاذ رویکردی میان‌رشته‌ای، از مفاهیم و نظریات مطرح در مطالعات فضایی، تاریخ‌نگاری قدرت، و نقد معماری بهره می‌گیرد تا به فهمی جامع از چگونگی شکل‌گیری و کارکرد فضاهای سلطنتی در دوران ایلخانان دست یابد.

منابع پژوهش شامل دو دسته کلی است: منابع دست‌اول تاریخی و منابع تحلیلی و تفسیری. در دسته اول، متون تاریخی دوره ایلخانی چون تاریخ و صاف، تاریخ اولجایتو، جامع‌التواریخ رشیدی، و نیز سفرنامه‌هایی مانند ابن بطوطه و مارکوپولو بررسی شده‌اند. این متون اطلاعاتی درباره فضاهای شهری، اقدامات معماری حکام، و نقش این فضاها در مناسبات قدرت ارائه می‌دهند. در کنار آن، از منابع باستان‌شناسی، نقشه‌های تاریخی و مطالعات میدانی صورت‌گرفته بر بناهایی مانند گنبد سلطانی، آرامگاه شمس‌الدین جوینی، مجموعه شنب‌غازان و دیگر نمونه‌های معماری سلطنتی استفاده شده است. این شواهد کمک می‌کنند تا تحلیل نظری بر پایه داده‌های عینی و قابل مشاهده استوار گردد. در دسته دوم منابع، پژوهش از نظریه‌های معاصر همچون دیدگاه‌های میشل فوکو درباره رابطه دانش و قدرت، نظریه‌های هانری لوفور درباره تولید فضا، و همچنین برخی رویکردهای اسلام‌شناسانه درباره سیاست‌گذاری فضایی بهره برده تا تحلیل مفهومی معماری سلطنتی از حالت توصیفی صرف خارج شده و واجد خوانشی نظری گردد.

برای تحلیل داده‌ها از شیوه تحلیل محتوا و تفسیر متون تاریخی استفاده شده است. متون انتخاب‌شده با دقت مورد خوانش انتقادی قرار گرفتند تا ضمن استخراج اشارات مستقیم به فضاها، الگوهای معنایی ضمنی و ساختارهای گفتمانی موجود در پس پشت این اشارات نیز کشف شوند. در این خوانش، بافت تاریخی، جایگاه سیاسی نویسندگان، و هدف از نگارش هر اثر در نظر گرفته شد تا از بازتولید روایت‌های جانبدارانه اجتناب گردد. همچنین در بررسی آثار معماری، از تحلیل کالبدی، مطالعه ویژگی‌های بصری و ترکیب‌بندی فضایی، و بررسی موقعیت مکانی بناها در بستر شهری استفاده شد تا مشخص شود چگونه فرم فضا و معماری، حامل پیام‌ها و نشانه‌هایی از قدرت مرکزی بوده است. در این تحلیل، تمرکز بر آن دسته از بناهایی بود که نه تنها عملکرد اداری یا مذهبی داشته‌اند، بلکه نقش نمایشی و آیینی در سیاست قدرت ایفا کرده‌اند.

مبانی نظری

در تحلیل نسبت میان سیاست و معماری، یکی از مفاهیم محوری که در دهه‌های اخیر مورد توجه اندیشمندان علوم انسانی و اجتماعی قرار گرفته، مفهوم فضا به مثابه برساخته‌ای اجتماعی است؛ فضایی که نه صرفاً بستر وقایع، بلکه خود، محصول روابط قدرت و بازنمایی‌های گفتمانی است. در این میان، نظریه‌پردازی‌های هانری لوفور و میشل فوکو در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی، نقطه عطفی در درک انتقادی از فضا فراهم آورده‌اند که در تحلیل فضاهای شهری و معماری سلطنتی دوران ایلخانی نیز می‌توان به‌خوبی از آن‌ها بهره گرفت. لوفور در کتاب تأثیرگذار خود با عنوان *The Production of Space* (۱۹۹۱) استدلال می‌کند که فضا نه امری طبیعی یا خنثی، بلکه محصول مناسبات اجتماعی و به‌ویژه روابط قدرت است؛ او سه لایه از فضا را معرفی می‌کند: فضای درک‌شده (perceived space)، فضای زیسته (lived space)، و فضای تصور شده (conceived space) که به‌ترتیب به تجربه عملی، بار معنایی، و طراحی ایدئولوژیک فضا اشاره دارند. از منظر لوفور، فضا در خدمت بازتولید نظم اجتماعی است و معماری و شهرسازی ابزاری برای تثبیت نظم سرمایه‌دارانه یا سیاسی هستند (Lefebvre, ۱۹۹۱). هرچند لوفور در زمینه فضای مدرن غربی سخن می‌گوید، اما چارچوب تحلیلی او در مطالعه تاریخ سیاسی ایران — به‌ویژه در دوره‌هایی که فضا به شکل عامدانه‌ای برای نمایش اقتدار حاکمیت سامان یافته — قابل تعمیم و کاربرد است.

میشل فوکو نیز در مجموعه آثار خود، از جمله در کتاب *Discipline and Punish* و مجموعه مصاحبه‌هایش با عنوان *Power/Knowledge*، به رابطه پیچیده میان فضا، قدرت، دانش و بازنمایی پرداخته است. فوکو مفهوم فضا را به‌عنوان ابزاری برای انضباط، کنترل و بازنمایی سلطه تحلیل می‌کند. او معتقد است

که مکان‌هایی چون زندان، مدرسه، بیمارستان یا میدان‌های عمومی، فضاهایی هستند که در آن‌ها قدرت خود را اعمال و نهادینه می‌کند و سوره‌ها را بر اساس نظامی از رؤیت‌پذیری، مراقبت و بازآفرینی نظم اجتماعی شکل می‌دهد (Foucault, ۱۹۸۰). این چارچوب، در مطالعه فضاهای سلطنتی ایلخانی که با کارکردهای آیینی، دیداری و نمادین شکل گرفته‌اند، بسیار قابل استفاده است. معماری سلطنتی در این دوره نه تنها عملکردی اجرایی یا اداری داشته، بلکه در معناشناسی دیداری خود، حامل نشانه‌هایی از اقتدار، قداست، و سلطه نیز بوده است؛ به‌ویژه زمانی که با عناصر دینی، عرفانی یا کیهان‌شناسانه اسلامی ترکیب می‌شده‌اند.

در کنار این نظریه‌پردازی‌های غربی، سنت اسلام‌شناسی مدرن نیز در دهه‌های اخیر تلاش کرده است تا نسبت فضا، قدرت و دیانت را در تمدن اسلامی تحلیل کند. اندیشمندانی چون Oleg Grabar, Nasser Rabbat و Sheila Blair از منظر تاریخی-فرهنگی، رابطه میان معماری اسلامی و قدرت را بررسی کرده‌اند و نشان داده‌اند که چگونه خلیفه، سلطان یا امیر در دوره‌های مختلف، از فضاهای مذهبی، میدان‌های عمومی، و عناصر معماری چون مناره، گنبد و کتیبه‌نگاری برای تثبیت اقتدار خود استفاده کرده‌اند (Grabar, ۱۹۸۷; Blair & Bloom, ۱۹۹۵). در این دیدگاه‌ها، فضا نه تنها تجلی‌گاه قدرت سیاسی، بلکه امتداد امر قدسی است که حاکم با بهره‌گیری از آن می‌کوشد پیوند خود را با امر الهی مشروع سازد. به‌طور خاص در مورد ایلخانان که ابتدا مشروعیت مذهبی نداشتند، معماری به ابزاری برای ورود به نظم فرهنگی-اسلامی و تثبیت جایگاه در ذهنیت جمعی مسلمانان بدل شد. این نکته در گفتمان شیعه‌گرایی ایلخانی و ساخت بناهایی چون مقبره اولجایتو در سلطانیه - با تأکید بر عناصر شیعی چون نام ائمه، طاق‌نماهای گوناگون، و گنبد عظیم - به‌خوبی قابل مشاهده است (Necipoğlu, ۲۰۰۵).

در تحلیل مفهومی، آنچه در بطن این نظریه‌ها قرار دارد، مفهوم «فضاسازی سیاسی» است؛ یعنی فرآیندی که در آن، قدرت حاکم تلاش می‌کند از طریق طراحی و ساخت فضا، نظم اجتماعی دلخواه خود را نهادینه کند. این فضاسازی ممکن است از طریق مکان‌یابی خاص، برجسته‌سازی بصری، تقارن‌های هندسی، یا گفتمان‌سازی‌های معنوی و آیینی رخ دهد. در دوره ایلخانی، این فضاسازی در بستر شهرهای جدید، مجموعه‌های معماری مذهبی-اداری، و میدان‌های عمومی سامان گرفت. ساخت مجموعه شنب‌غازان توسط وزیر رشیدالدین فضل‌الله همدانی، که هم مسجد، هم مدرسه، هم آرامگاه و هم نهاد اداری را در خود جای داده بود، نمونه‌ای از این فضاسازی چندوجهی است که همزمان به قدرت دینی، اداری و بصری مشروعیت می‌بخشید (Blair, ۱۹۸۶). از سوی دیگر، شهر سلطانیه که با هدف تبدیل‌شدن به پایتختی مذهبی-سیاسی تأسیس شد، خود نمونه‌ای عالی از یک "شهر ایدئولوژیک" است که در آن فضا با هدف تجلی اقتدار سلطنت و پیوند آن با امر قدسی ساخته شد (Hillenbrand, ۱۹۹۴).

این مفهوم فضاسازی سیاسی را می‌توان در پیوندی سه‌وجهی میان سیاست، اقتدار و معماری درک کرد. سیاست در اینجا نه صرفاً سیاست‌گذاری اجرایی، بلکه کنش نمادینی است که به واسطه فضا تولید و بازتولید می‌شود. اقتدار نیز نه تنها حاصل قانون یا قهر، بلکه نتیجه انباشت نشانه‌ها، نمادها، و سازوکارهای فضایی است که در طی زمان در ذهن جامعه نهادینه می‌شوند. معماری در این میان، نه تنها ابزار طراحی فضا، بلکه رسانه‌ای است که از طریق آن، پیام‌های سیاسی به مخاطبان منتقل می‌شود. از این منظر، فضاهای سلطنتی ایلخانی متونی هستند که باید خوانده شوند؛ متونی که در آن‌ها از طریق سنگ، آجر، رنگ و هندسه، گفتمان قدرت شکل می‌گیرد.

بنابراین، چارچوب نظری این پژوهش بر مبنای تلفیق نظریات فضا و قدرت از یک‌سو، و تحلیل‌های اسلام‌شناسانه از سویی دیگر استوار است. این تلفیق به ما اجازه می‌دهد تا فضاهای سلطنتی دوران ایلخانی را نه صرفاً به‌عنوان بقایای معماری، بلکه به‌مثابه بسترهایی از سیاست نمادین و گفتمان‌ساز مورد تحلیل قرار دهیم؛ فضایی که در آن، حاکمیت نه تنها دیده می‌شود، بلکه معنا می‌یابد.

زمینه تاریخی: سیاست و شهر در عصر ایلخانی

سلسله ایلخانان که از اواسط سده سیزدهم میلادی بر ایران و بخش‌هایی از آسیای غربی حکومت کرد، شاخه‌ای از خاندان مغول به‌شمار می‌رفت که پس از فتوحات چنگیزخان و در پی جنگ‌های خونین هلاکوخان با خلافت عباسی، سلطنتی مستقل اما هم‌پیوند با سنت مغولی و در عین حال تأثیرپذیرفته از اسلام ایرانی را بنیان نهاد. آغاز رسمی حکومت ایلخانان با ورود هلاکوخان به ایران و فتح بغداد در سال ۱۲۵۸ میلادی مصادف است؛ رویدادی که نه‌تنها پایان خلافت عباسی را رقم زد، بلکه یکی از مهم‌ترین نقاط عطف در تاریخ سیاسی و فرهنگی ایران محسوب می‌شود. ایلخانان که در آغاز، حکومت خود را بر مبنای قدرت نظامی و میراث مغولی بنا نهاده بودند، به‌تدریج وادار شدند برای تثبیت سلطه در سرزمینی با سنت‌های دیرپای سیاسی و فرهنگی، به ساختارهای ایرانی و اسلامی مشروعیت‌زا روی آوردند (Morgan, ۱۹۹۰). این گذار تدریجی از حکومت قهری مغولی به سلطنتی با سیمای ایرانی-اسلامی، پیامدهای عمیقی در حوزه سیاست‌گذاری شهری، معماری و فضا سازی به همراه داشت.

وضعیت سیاسی دوره ایلخانی را می‌توان ترکیبی از تمرکز و نوسان قدرت دانست. در دهه‌های نخست، حکومت با چالش‌های متعددی از جمله مقاومت نخبگان محلی، تضادهای مذهبی، و عدم انسجام ساختار اداری مواجه بود. با این حال، از زمان سلطنت غازان‌خان (۱۲۹۵-۱۳۰۴) و سپس جانشین او اولجایتو (۱۳۰۴-۱۳۱۶)، روند نهادینه‌سازی قدرت و تشکیل دولت متمرکز تقویت شد. غازان‌خان با گرویدن به اسلام و اصلاحات مالی و اداری گسترده، کوشید تا چهره‌ای مشروع از ایلخانان ارائه دهد و اولجایتو نیز با ساخت شهر سلطانی، نماد سلطنتی تازه‌ای از نظم سیاسی جدید ارائه کرد (Boyle, ۱۹۷۱). یکی از شاخص‌ترین ویژگی‌های سیاست‌گذاری دوره ایلخانی، استفاده نظام‌مند از فضاهای شهری برای بازنمایی اقتدار، تمرکز قدرت، و ساماندهی جدید جامعه بود. شهر در این دوران، نه‌فقط محمل زندگی روزمره، بلکه بستر مشروعیت‌بخشی و اعمال نظم مرکزی تلقی می‌شد.

مدیریت شهری در دوره ایلخانی واجد سیاستی متمرکز و هدف‌مند بود که به‌ویژه در ساخت و توسعه شهرهای خاص سلطنتی نظیر سلطانیه و تبریز به اوج خود رسید. شهر تبریز، پایتخت عملی ایلخانان در دوره‌های نخست، نمونه‌ای از بازآرایی شهری با اهداف سیاسی است. در این شهر، مجموعه‌هایی همچون شنب‌غازان توسط وزیر دانشمند و سیاست‌مدار رشیدالدین فضل‌الله ساخته شد که همزمان نهادهای آموزشی، مذهبی، اداری و آرامگاهی را در خود جای داده بودند؛ این امر نشانگر تلاشی برای نظم‌دهی ایدئولوژیک به فضای شهری بود که در آن، قدرت سیاسی، دین و دانش درهم تنیده می‌شدند (Blair, ۱۹۸۶). ساختار این مجموعه‌ها به‌گونه‌ای طراحی شده بود که نه‌تنها فضاهای عملکردی، بلکه نشانه‌هایی از شکوه، نظم و تمرکز قدرت را نیز بازتاب دهند. در کنار این، احداث راه‌ها، بازارها و کاروانسراها نیز در خدمت تسهیل رفت‌وآمد دیوانیان و تحکیم پیوندهای اقتصادی درون سرزمین‌های تحت سلطه ایلخانان قرار داشت (Lambton, ۱۹۸۸).

یکی از برجسته‌ترین تجلی‌های سیاست مرکزیت‌یابی در دوره ایلخانی، ساخت شهر سلطانیه است. این شهر که در استان زنجان امروزی واقع شده، در زمان اولجایتو به‌عنوان پایتختی جدید و به‌نوعی «پایتخت آرمانی» طراحی و احداث شد. ساخت گنبد سلطانی به‌عنوان کانون مذهبی و سیاسی شهر، همراه با خیابان‌بندی منظم، ارگ حکومتی، نهادهای دیوانی و محله‌های مختلف، نشان‌دهنده برنامه‌ریزی جامع و سیاسی در خلق یک فضای شهری از اساس بود (Hillenbrand, ۱۹۹۴). سلطانیه نه‌تنها نماد قدرت سلطنتی ایلخانی بود، بلکه تلاش داشت پیوندی میان سنت‌های معماری ایرانی، عناصر مغولی و باورهای اسلامی برقرار سازد.

در واقع، شهرسازی در دوره ایلخانی به رسانه‌ای برای انتقال ایدئولوژی حکومت تبدیل شد؛ رسانه‌ای که از طریق فرم معماری، مکان‌یابی شهری، و نمادهای بصری، در خدمت تثبیت اقتدار حاکمان بود.

نقش قدرت مرکزی در بازآفرینی فضاهای شهری در دوره ایلخانی را باید در چارچوب مفهوم «مهندسی نمادین فضا» تحلیل کرد. حاکمیت، به‌ویژه پس از اسلام‌آوردن ایلخانان، به اهمیت فضای شهری به‌مثابه عرصه‌ای برای بازنمایی مشروعیت و اقتدار آگاه شد. از این‌رو، پروژه‌های معماری سلطنتی نه‌فقط بر اساس نیازهای کارکردی، بلکه با اهداف نمادین، سیاسی و آیینی شکل گرفتند. ارگ‌ها و کاخ‌ها در مرکز شهرها، با الگوی چهار باغ یا اشکال هندسی پیچیده طراحی می‌شدند تا انسجام، مرکزیت و نظم قدرت را القا کنند. نمادهایی همچون گنبد، گلدسته و کتیبه‌هایی با مضامین دینی، در خدمت پیوند میان حاکمیت و امر مقدس قرار می‌گرفتند (Necipoğlu, ۲۰۰۵). این روند را می‌توان در پروژه‌های ساخت‌وساز رشیدالدین فضل‌الله و وزرای بعدی نیز مشاهده کرد که به‌طور سیستماتیک در پی فضا‌سازی سیاسی از طریق معماری بودند.

نکته مهم دیگر در رابطه با سیاست‌گذاری فضایی ایلخانان، توجه به نهادینه‌سازی نظم اداری از طریق سازمان‌دهی فضایی شهر بود. تقسیم‌بندی شهرها به محله‌های ویژه اصناف، علما، درباریان یا اقلیت‌ها، همراه با احداث کاروانسراها و نظامیه‌ها، نمونه‌هایی از این نظم فضایی هستند. در این ساختار، مکان‌ها نه‌تنها دارای عملکرد، بلکه واجد معنا نیز بودند؛ معنایی که از پیش به‌واسطه گفتمان قدرت تعریف شده بود. حاکمیت از طریق تثبیت این معناها در فضا، در پی بازتولید نظم مطلوب خود در زندگی روزمره شهروندان بود (Lefebvre, ۱۹۹۱). بنابراین، فضا به‌نوعی کتابچه‌ای نانوشته بود که در آن قدرت سیاسی، معماری، و ایدئولوژی در هم تنیده شده بودند.

از این منظر، سیاست فضایی در دوره ایلخانی نه یک پیامد اتفاقی، بلکه بخشی از طرح کلان دولت‌سازی بود؛ طرحی که در آن، معماری سلطنتی و بازآرایی شهرها، به‌مثابه ابزاری برای تقویت انسجام سیاسی، ایجاد هویت جدید و مشروعیت‌بخشی به حکومت به‌کار گرفته شد. درک این سیاست فضایی، برای تحلیل معماری آن دوره نه‌تنها ضروری، بلکه کلیدی برای فهم ماهیت حکومت ایلخانی در پیوند با فرهنگ ایرانی-اسلامی است.

تحلیل موردی: معماری سلطنتی در دوره ایلخانی

معماری سلطنتی در دوران ایلخانی را می‌توان یکی از برجسته‌ترین نمودهای فضا‌سازی سیاسی در تاریخ ایران اسلامی دانست؛ فضایی که نه‌تنها کارکرد اداری یا مذهبی داشت، بلکه حامل لایه‌های پیچیده‌ای از معنا، مشروعیت و بازنمایی قدرت بود. ایلخانان که پس از ورود به ایران با چالش‌های مشروعیتی و ناهماهنگی‌های فرهنگی روبرو بودند، از معماری به‌عنوان ابزاری برای تلفیق خود با ساختارهای ایرانی-اسلامی بهره گرفتند و از همین رهگذر، مجموعه‌هایی پدید آوردند که در عین دارا بودن ارزش‌های زیبایی‌شناسانه، واجد اهداف سیاسی مشخص بودند. یکی از شاخص‌ترین این پروژه‌ها، بنای گنبد سلطانیه است که به دستور سلطان محمد خداپسند (اولجایتو) در اوایل قرن هشتم هجری در منطقه‌ای نسبتاً دور از مراکز متداول شهری آن روزگار ساخته شد. این بنا، نه‌تنها از لحاظ معماری یک شاهکار محسوب می‌شود، بلکه از نظر سیاسی نیز تبلوری از تلاش دولت برای خلق یک مرکزیت تازه و نمایش اقتدار الهی-سلطنتی است (Hillenbrand, ۱۹۹۴).

پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران

گنبد سلطانیه، به عنوان بزرگ‌ترین گنبد آجری جهان و سومین گنبد بزرگ معماری جهان اسلام پس از گنبد الصخره و ایاصوفیه، واجد دلالت‌های نمادینی است که فراتر از زیبایی‌شناسی صرف قرار دارد. این گنبد عظیم که حدود ۵۰ متر ارتفاع دارد، در محور دید شهر قرار گرفته و از فواصل دور قابل مشاهده است. چنین برجستگی فضایی، کارکردی دوگانه داشته است: نخست، تأکید بر مرکزیت قدرت و شکوه سلطنت؛ دوم، تجلی کیهان‌شناسی اسلامی در قالب فرم معماری. عناصر نمادینی چون عدد هشت در پلان بنا (اشاره به بهشت قرآنی)، کتیبه‌های قرآنی با خطوط ثلث و کوفی، و استفاده از رنگ‌های فیروزه‌ای و لاجوردی، همگی در راستای بازنمایی پیوند میان قدرت سلطانی و قداست دینی بوده‌اند (Blair & Bloom, ۱۹۹۵). در این فضا، حاکم نه صرفاً پادشاه، بلکه واسطه‌ای میان زمین و آسمان تلقی می‌شود که از طریق ساخت چنین بنایی، منزلت خود را تثبیت می‌کند.

موقعیت مکانی شهر سلطانیه و بنای گنبد نیز خود بخشی از سیاست فضاسازی به‌شمار می‌رود. این شهر در دشتی وسیع و بدون پیشینه معماری عظیم، از صفر طراحی شد و تمامی مؤلفه‌های آن با مرکزیت گنبد شکل گرفتند. انتخاب چنین موقعیتی برای ساخت پایتخت جدید، نشانه‌ای از اراده‌ای سیاسی برای خلق مرکزی تازه در تقابل با مراکز سنتی قدرت مانند بغداد یا تبریز بود؛ مرکزی که در آن، نظم جدید ایلخانی با صورتی اسلامی و ایرانی بازنمایی شود (Necipoğlu, ۲۰۰۵). در حقیقت، گنبد سلطانیه نه تنها مقبره‌ای برای سلطان، بلکه مانفستی از ایدئولوژی حکومت ایلخانی بود که از طریق معماری با جامعه گفت‌وگو می‌کرد. در کنار سلطانیه، مجموعه شنب‌غازان در تبریز نیز از دیگر نمونه‌های برجسته فضاسازی سلطنتی با اهداف سیاسی-ایدئولوژیک است. این مجموعه که به دستور رشیدالدین فضل‌الله وزیر غازان‌خان ساخته شد، شامل مسجد، مدرسه، بیمارستان، کتابخانه، رصدخانه و آرامگاه رشیدالدین بود. آنچه این مجموعه را ویژه می‌سازد، پیوند عمیق میان دانش، دین و قدرت سیاسی است که در طراحی فضایی آن مشاهده می‌شود. ساختار محوری مجموعه، با توجه به مسیر خورشید و محورهای دید شهری تنظیم شده بود تا جایگاه معنوی آن در شهر تبریز برجسته شود (Blair, ۱۹۸۶). همچنین، تنوع عملکردی این بناها حاکی از رویکردی جامع‌نگر به حکومت‌داری است؛ رویکردی که قدرت سیاسی را درون فضاهای آموزشی، علمی و دینی مستقر می‌کرد تا نوعی نظم فضایی-ایدئولوژیک ایجاد شود.

عنصر مهم دیگر در معماری سلطنتی ایلخانی، استفاده هدفمند از نمادها و نشانه‌های بصری است که از یک‌سو به سنن ایرانی پیشااسلامی ارجاع می‌دادند و از سوی دیگر، با مضامین اسلامی تلفیق شده بودند. گنبد، که نمادی از آسمان و امر قدسی است، نه تنها به‌عنوان یک فرم مهندسی پیشرفته، بلکه به‌مثابه بیانگر قدرت سلطانی در معماری ایلخانی حضور داشت. کتیبه‌نگاری نیز به‌عنوان ابزاری برای بیانیه‌های ایدئولوژیک حاکمیت، در سطوح مختلف بناها مورد استفاده قرار می‌گرفت. اغلب این کتیبه‌ها شامل آیات قرآنی، نام‌های ائمه و عباراتی درباره عدالت و قدرت الهی بودند که در بطن خود، پیام مشروعیت حکومت را به مخاطب منتقل می‌کردند (Grabar, ۱۹۸۷). استفاده از خطوط هندسی منظم، ترکیب رنگ‌های متضاد، و رعایت تناسبات دقیق، همگی در جهت ایجاد احساس شکوه، هارمونی و تمرکز در مخاطب عمل می‌کردند.

در ساختارهای اداری و دیوانی، نیز همین رویکرد دیده می‌شود. فضاهایی چون دارالحکومه‌ها، دیوانخانه‌ها، و مراکز مالیاتی، معمولاً در نقاط مرکزی یا مرتفع شهر ساخته می‌شدند و فرم معماری آن‌ها به‌گونه‌ای طراحی می‌شد که جدیت، اقتدار و نظم را بازنمایی کنند. این بناها نه تنها محل اجرای امور دولتی، بلکه صحنه‌هایی برای نمایش نظم سلطانی بودند. به‌طور نمونه، در مجموعه شنب‌غازان، بخش‌هایی به عنوان دیوانخانه و محل استقرار کاتبین طراحی شده بود که

مستقیماً در پیوند با سایر فضاهای دینی و علمی قرار داشتند، گویی که حاکمیت ایلخانی قصد داشت با درآمیختن این سه حوزه، پیمایی از همگرایی عقل، دین و سیاست ارائه کند (Lambton, ۱۹۸۸).

همچنین، جای‌گیری فضایی این بناها در ساختار شهری نیز با دقت تمام انجام می‌شد. در طراحی شهری ایلخانی، عناصر سلطنتی و دینی معمولاً در مرکز شهر یا در امتداد مسیرهای اصلی جای می‌گرفتند تا در دیدرس عمومی باشند و قدرت خود را به نمایش بگذارند. خیابان‌ها، میدان‌ها، و دروازه‌های ورودی به گونه‌ای تنظیم می‌شدند که منظر اصلی شهر به سوی مراکز سلطنتی ختم شود؛ الگوی فضایی‌ای که بعدها در صفویان و عثمانیان نیز تکرار شد. این تنظیم دیداری، در کنار ساخت‌وساز در نقاط مرتفع، باعث می‌شد تا معماری سلطنتی همیشه بر شهر سایه بیفکند و فضا را در جهت بازنمایی اقتدار هدایت کند (Lefebvre, ۱۹۹۱). در مجموع، معماری سلطنتی ایلخانی تلفیقی از فرم، معنا و قدرت بود؛ فرمی که از تکنیک‌های مهندسی و زیبایی‌شناختی بهره می‌برد، معنایی که از مضامین اسلامی و ایرانی الهام می‌گرفت، و قدرتی که در پی تثبیت نظم جدید و مشروعیت‌سازی حکومت بود. این معماری نه فقط به عنوان یادگار تاریخی، بلکه به مثابه سندی زنده از سیاست‌گذاری فضایی در یکی از مهم‌ترین دوره‌های تاریخ ایران، ارزش تحلیلی دارد.

سیاست فضاسازی و بازنمایی قدرت

در دوران ایلخانی، سیاست فضاسازی شهری نه یک پدیده صرفاً کالبدی، بلکه فرایندی آگاهانه و ایدئولوژیک بود که از سطوح کلان قدرت سرچشمه می‌گرفت و با هدف تثبیت نظم سیاسی و ایجاد نوعی هویت فرهنگی مشترک سامان یافته بود. این سیاست‌ها نه تنها در ساخت و توسعه شهرهای جدید، بلکه در مکان‌یابی دقیق بناها، فرم معماری، عناصر تزئینی، و حتی مسیرهای دسترسی جلوه‌گر می‌شدند. از این منظر، فضای شهری و معماری سلطنتی را می‌توان به مثابه «متنی سیاسی» خواند که در آن قدرت، مشروعیت، و نظم اجتماعی به شیوه‌ای نمادین و گفتمانی بازتولید می‌شوند. ایلخانان که در ابتدای حکومت خود از نظر هویتی در موقعیتی حاشیه‌ای نسبت به سنت ایرانی-اسلامی قرار داشتند، به تدریج از معماری و فضاسازی شهری برای ورود به نظم معنایی موجود و تحکیم جایگاه سیاسی-مذهبی خود بهره گرفتند (Blair & Bloom, ۱۹۹۵).

مکان‌یابی معماری‌های مهم سلطنتی در دوره ایلخانی، یکی از نمودهای آشکار این سیاست فضاسازی است. پروژه‌هایی نظیر گنبد سلطانیه یا مجموعه شنب‌غازان، نه تنها در بستر طبیعی و جغرافیایی خاصی ساخته شدند، بلکه با ملاحظات بصری، سیاسی، و گفتمانی نیز همراه بودند. شهر سلطانیه در دشتی وسیع و کم‌جمعیت ساخته شد، اما با طراحی هندسی و استراتژیک، به گونه‌ای شکل گرفت که در آن همه مسیرها و دیدها به سمت مرکز گنبدی شهر هدایت می‌شدند. انتخاب چنین مکان‌هایی — نه در دل سنت‌های کهن قدرت مانند بغداد یا ری، بلکه در نواحی تازه شکل گرفته — نشانگر اراده‌ای سیاسی برای خلق مرکزیت جدید و بازتعریف فضایی اقتدار بود (Hillenbrand, ۱۹۹۴). در تبریز نیز، مجموعه‌های معماری در مناطق خاصی از شهر، با دسترسی عمومی و نظم فضایی ویژه‌ای ساخته می‌شدند تا هم امکان رؤیت‌پذیری قدرت را فراهم آورند و هم ساختار شهری را به سوی یک مرکز نمادین هدایت کنند.

فرم معماری نیز خود واجد مفاهیم قدرت است. به تعبیر میشل فوکو، فضاها ابزاری برای اعمال قدرت هستند، نه صرفاً محمل آن. بنابراین فرم، مقیاس، رنگ و مصالح معماری نیز در جهت بازنمایی نوع خاصی از نظم سیاسی و فرهنگی به کار گرفته می‌شوند (Foucault, ۱۹۸۰). در معماری سلطانیه، ارتفاع گنبد و نسبت آن با عرض بنا، به گونه‌ای طراحی شده بود که نوعی ابهت کیهانی را تداعی کند. این طراحی نه تنها از جنبه زیبایی‌شناختی، بلکه به لحاظ نشانه‌شناختی در

راستای القای عظمت، مرکزیت، و پیوند با امر مقدس بوده است. حتی تکرار الگوهای هندسی و استفاده از نمادهای عددی چون هشت ضلعی در نقشه پلان، از ارجاعات رمزی برای بهشت و عالم ملکوت در سنت اسلامی گرفته شده‌اند که به مخاطب القا می‌کرد معماری، تجلی امر الهی در جهان مادی است (Necipoğlu, ۲۰۰۵). این فرم‌ها و اعداد تنها اشکال زیبایی نبودند، بلکه حامل معنا، سلسله‌مراتب و گفتمان قدرت بودند.

از سوی دیگر، سبک معماری ایلخانی با ترکیب عناصری از سنت ایرانی پیشاسلامی، هنر مغولی، و زیبایی‌شناسی اسلامی، به گونه‌ای طراحی شد که حامل هویت پیچیده، اما هدفمند حکومت باشد. این سبک به‌ویژه در گنبدها، ایوان‌ها، و نظام طاق‌ها قابل مشاهده است. ایلخانان که در ابتدا مشروعیت دینی نداشتند، با تلفیق فرم‌های ایرانی با مضامین اسلامی، تلاش کردند خود را وارث مشروع سلطنت ایرانی و امامت اسلامی معرفی کنند. این ترکیب در معماری مذهبی، چون مدارس و آرامگاه‌ها، با بهره‌گیری از کتیبه‌نگاری قرآنی و نام‌های ائمه، بر مشروعیت دینی تأکید می‌کرد؛ در حالی که فرم‌های عظیم و مهندسی‌شده بنای سلطانیه یا شنب‌غازان، نمادی از قدرت سکولار و نظم سیاسی بودند (Blair, ۱۹۸۶).

فضاهای عمومی نیز در این میان نقش کلیدی در بازنمایی اقتدار داشتند. میدان‌ها، ورودی‌ها، خیابان‌های اصلی و مسیرهای تشریفاتی، به گونه‌ای طراحی می‌شدند که حضور حاکمیت را در زندگی روزمره مردم تداعی کنند. این فضاها نه تنها محلی برای تجمع یا رفت‌وآمد بودند، بلکه صحنه‌ای برای نمایش قدرت، برگزاری آیین‌ها و تولید حافظه جمعی به‌شمار می‌رفتند. به‌طور خاص، حضور نمادین حاکم یا نماینده او در این فضاها — چه در قالب معماری، چه در قالب کتیبه یا گنبد — به نوعی کنترل نرم بر ذهن و احساسات عمومی منجر می‌شد (Lefebvre, ۱۹۹۱). معماری ایلخانی با ایجاد چنین فضاهایی، به نوعی بر ساختار ذهنی مردم نیز تأثیر می‌گذاشت و آنان را در معرض گفتمان قدرت قرار می‌داد.

در بررسی نسبت میان معماری و مشروعیت سیاسی-مذهبی، باید به نقش معماری در تولید و تثبیت حافظه تاریخی نیز اشاره کرد. بناهایی چون گنبد سلطانیه یا مقبره رشیدالدین، نه تنها در زمان خود، بلکه در طول قرون بعدی نیز به‌عنوان نمادهای قدرت، دانش، و دین شناخته شدند. این استمرار در معنابخشی، نتیجه برنامه‌ریزی دقیق در سبک، محتوا و مکان‌یابی این معماری‌هاست. در واقع، ایلخانان از طریق معماری، «تاریخ» می‌ساختند؛ تاریخی که در آن نام‌شان در سنگ و آجر نهاده می‌شد و فضا به‌عنوان شاهدی از نظم سیاسی باقی می‌ماند (Grabar, ۱۹۸۷). کتیبه‌های مذهبی، استفاده از مضامین تشیع، و پیوند با نمادهای ایرانی، همه در راستای تثبیت این حافظه تاریخی صورت گرفت.

به‌طور کلی، سیاست فضاسازی در دوره ایلخانی را می‌توان به‌مثابه پروژه‌ای نمادین در خدمت ساختن هویت جدید حاکمیت دانست؛ پروژه‌ای که در آن معماری، نه فقط ابزار ساخت‌وساز، بلکه رسانه‌ای برای سخن گفتن با مردم، سازمان‌دهی نظم فضایی، و انتقال پیام‌های ایدئولوژیک بود. فضاهایی که در این دوره ساخته شدند، ساختارهای ساکنی نبودند، بلکه زبان‌هایی بودند که قدرت از طریق آن‌ها خود را بازتولید می‌کرد. این زبان معماری، که از فرم گرفته تا رنگ و مکان‌یابی را دربرمی‌گرفت، محصول سیاست‌گذاری دقیق و آگاهانه بود که در خدمت تثبیت اقتدار ایلخانان قرار داشت.

بحث و نتیجه‌گیری

تحلیل سیاست فضاسازی و معماری سلطنتی در دوره ایلخانی نشان داد که فضا نه صرفاً بستری خنثی برای حیات سیاسی و اجتماعی، بلکه ابزاری فعال و واجد معنا در خدمت بازنمایی و تثبیت قدرت بوده است. در پاسخ به پرسش محوری این پژوهش، مبنی بر اینکه چگونه سیاست فضاسازی شهری در دوره

ایلخانی در معماری سلطنتی بازتاب یافته است، باید اذعان داشت که ایلخانان با بهره‌گیری هدفمند از فضا، فرم، مکان‌یابی و عناصر نمادین معماری، توانستند تصویری از اقتدار سیاسی-مذهبی خود خلق کنند که نه تنها کارکردی مدیریتی، بلکه معناشناسانه و گفتمانی داشت. معماری در این دوره، در حکم زبانی بود که قدرت از طریق آن سخن می‌گفت، هویت خود را تثبیت می‌کرد و مشروعیتش را به نمایش می‌گذاشت (Blair & Bloom, ۱۹۹۵). این نتیجه، با یافته‌های نظریه‌پردازانی چون لوفور و فوکو نیز هم‌خوان است؛ جایی که فضا را نه تنها محصول قدرت، بلکه یکی از اشکال اعمال و بازتولید آن می‌دانند (Lefebvre, ۱۹۸۰; Foucault, ۱۹۹۱).

از خلال نمونه‌هایی چون گنبد سلطانیه و مجموعه شنب‌غازان، می‌توان دریافت که پروژه‌های معماری سلطنتی در دوره ایلخانی، واجد ساختاری نمادین و آیینی بودند که از یک‌سو به دنبال تأکید بر شکوه و عظمت سلطنت، و از سوی دیگر در پی القای پیوند حاکم با سنت اسلامی-ایرانی بودند. این معماری‌ها، علاوه بر عملکرد فیزیکی‌شان، در موقعیت‌یابی شهری، فرم بصری، الگوهای هندسی و مضامین تزئینی خود، حامل پیام‌های سیاسی روشنی بودند. انتخاب مکان‌هایی با دید گسترده و ارتفاع مناسب، ساخت گنبد‌های عظیم با کتیبه‌های قرآنی، ترکیب رنگ‌های خاص و تکرار نمادهای عددی و هندسی، همه در راستای ساختن نظامی فضایی-ایدئولوژیک قرار داشتند که در آن فضا خود به ابزار اعمال اقتدار تبدیل می‌شد (Hillenbrand, ۱۹۹۴; Grabar, ۱۹۸۷).

نتایج این پژوهش به‌خوبی تأکید می‌کند که رابطه‌ای دوسویه و پویا میان فضا و سیاست برقرار است؛ رابطه‌ای که در آن، نه تنها سیاست در فضا بازتاب می‌یابد، بلکه خود فضا نیز در تولید و سازمان‌دهی سیاست نقش ایفا می‌کند. فضاهای سلطنتی در دوره ایلخانی، صرفاً نمود بیرونی قدرت نبودند، بلکه عامل و واسطه‌ای در نهادینه‌سازی قدرت بودند. از خلال فرم‌های معماری، مسیرهای دسترسی، نسبت‌های بصری و مضامین معنایی، معماری به ابزاری برای نهادینه‌سازی گفتمان قدرت تبدیل می‌شد؛ گفتمانی که بر اساس آن، حاکم به‌مثابه نماینده امر مقدس، در مرکز ساختار فضایی قرار می‌گرفت و شهر حول او سازماندهی می‌شد (Necipoğlu, ۲۰۰۵). این امر، به شکل‌گیری گونه‌ای «فضای سیاسی مقدس» منجر شد که در آن قدرت سیاسی، دیانت و نظم اجتماعی در هم تنیده بودند.

یکی از مهم‌ترین پیامدهای این تحلیل برای مطالعات تاریخی در ایران، گشودن افقی جدید در فهم تعامل میان حکومت و شهرسازی است. تا پیش از این، تاریخ‌نگاری سنتی در ایران عمدتاً به سیر پادشاهان، جنگ‌ها و رویدادهای سیاسی می‌پرداخت و معماری را بیشتر در چارچوب سبک‌شناسی یا توصیف هنری بررسی می‌کرد. اما تحلیل گفتمانی و فضایی نشان می‌دهد که می‌توان از طریق مطالعه فضاهای شهری و معماری، به لایه‌های پنهان‌تر سیاست، نظم اجتماعی، و ایدئولوژی حاکم دست یافت. این روش تحلیلی، به‌ویژه در مطالعه دوره‌های دیگر تاریخ ایران، همچون صفویان، تیموریان، یا قاجاریه، نیز قابل تعمیم است؛ چراکه در آن دوره‌ها نیز معماری سلطنتی نقشی بنیادین در تولید معنا و بازنمایی قدرت ایفا می‌کرده است (Lambton, ۱۹۸۸; Michell, ۱۹۷۸).

از منظر نظری نیز، این پژوهش نشان داد که مفاهیمی چون «تولید فضا» و «رؤیت‌پذیری قدرت»، که در آثار لوفور و فوکو طرح شده‌اند، می‌توانند به‌عنوان ابزار تحلیلی مؤثر در زمینه تاریخ معماری اسلامی-ایرانی به‌کار گرفته شوند. این مفاهیم، پژوهشگر را از سطح تحلیل کالبدی فراتر می‌برند و امکان خوانش فضا به‌مثابه متن را فراهم می‌کنند؛ متنی که در آن می‌توان پیوند میان فرم، معنا، و قدرت را رمزگشایی کرد. بدین ترتیب، معماری به موضوعی میان‌رشته‌ای بدل می‌شود که هم از منظر زیبایی‌شناختی، هم تاریخی و هم نظری قابل بررسی است.

در پایان باید تأکید کرد که معماری سلطنتی ایلخانی، بازتاب ساده‌ای از قدرت نبود، بلکه خود بخشی از فرآیند تولید قدرت محسوب می‌شد؛ فرآیندی که در آن فضا، فرم و معنا در خدمت خلق نظم جدیدی قرار گرفتند که در آن سیاست نه تنها در متن جامعه، بلکه در کالبد شهر نیز نهادینه شده بود. این نگاه، راه را برای پژوهش‌های گسترده‌تر در حوزه تاریخ فضاسازی، هویت سیاسی، و فرهنگ بصری در ایران می‌گشاید.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در طی مراحل این پژوهش به ما یاری رساندند تشکر و قدردانی می‌گردد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

حمایت مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

موازین اخلاقی

در انجام این پژوهش تمامی موازین و اصول اخلاقی رعایت گردیده است.

References

- Blair, S. S., & Bloom, J. M. (1995). *The Art and Architecture of Islam: 1250–1800*. Yale University Press.
- Blair, S. S. (1986). The Ilkhanid Shrine Complex at Natanz. *Muqarnas*, 4, 37–52.
- Foucault, M. (1980). *Power/Knowledge: Selected Interviews and Other Writings 1972–1977* (C. Gordon, Ed.). Pantheon Books.
- Grabar, O. (1987). *The Mediation of Ornament*. Princeton University Press.
- Hillenbrand, R. (1994). *Islamic Architecture: Form, Function and Meaning*. Columbia University Press.
- Lefebvre, H. (1991). *The Production of Space* (D. Nicholson-Smith, Trans.). Blackwell.
- Michell, G. (Ed.). (1978). *Architecture of the Islamic World: Its History and Social Meaning*. Thames & Hudson.
- Morgan, D. (1990). *The History of the Mongols*. Blackwell.
- Rashid al-Din Fazlullah. (1971). *The Successors of Genghis Khan* (J. A. Boyle, Trans.). Columbia University Press.
- Wassaf, A. (1967). *Tārikh-e-Wassāf* [The History of Wassaf]. Tehran University Press.